

---

# منتشر شده در مجله جنوب جهانی

---

**توماس پیکتی، اقتصاددان غیر مارکسیستی**

---



**اسمعیل فردرا**

**ترجمه جنوب جهانی**

---

توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های معاصر در حوزه مطالعات نابرابری اقتصادی است. او با انتشار کتاب‌های پرفروشی مانند سرمایه در قرن بیست‌ویکم (۲۰۱۳) و سرمایه و ایدئولوژی (۲۰۱۹)، توجه جهانی را به مسئله نابرابری و توزیع ثروت جلب کرده است. اگرچه برخی از ایده‌های پیکتی با اندیشه‌های مارکسیستی همپوشانی دارد، اما او را نمی‌توان یک مارکسیست دانست. در عوض، پیکتی یک رفرمیست مدرن است که به دنبال اصلاح نظام سرمایه‌داری از طریق سیاست‌های توزیعی و نهادهای دموکراتیک است. در این مقاله، به بررسی دیدگاه‌ها، روش‌شناسی و پیشنهادات پیکتی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چرا او یک روشنفکر مارکسیست نیست، بلکه یک رفرمیست است.

### زمینه فکری و روش‌شناسی پیکتی

پیکتی به عنوان یک اقتصاددان تجربی، از داده‌های تاریخی و آماری برای تحلیل نابرابری اقتصادی استفاده می‌کند. او در کتاب‌های خود، به ویژه در سرمایه در قرن بیست‌ویکم، از حجم گسترده‌ای از داده‌های اقتصادی بهره می‌برد تا روندهای نابرابری در طول زمان را بررسی کند. این رویکرد تجربی، پیکتی را از مارکسیست‌های کلاسیک متمایز می‌کند که بیشتر از روش‌های فلسفی و نظری استفاده می‌کردند.

پیکتی در کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم نشان می‌دهد که نرخ بازده سرمایه ( $r$ ) معمولاً بیشتر از نرخ رشد اقتصادی ( $g$ ) است (یعنی  $r > g$ ). این امر باعث می‌شود ثروت در دستان تعداد کمی متمرکز شود و نابرابری افزایش یابد.

پیکتی به نقد سرمایه‌داری می‌پردازد، اما برخلاف مارکسیست‌ها، او به دنبال سرنگونی این نظام نیست. او استدلال می‌کند که سرمایه‌داری ذاتاً ناپایدار

نیست، اما مکانیسم‌های بازار آزاد بدون تنظیم‌های دولتی منجر به تشدید نابرابری می‌شود. پیکتی به جای انقلاب، پیشنهاد می‌کند که با اصلاحات ساختاری و تنظیم‌های دولتی، می‌توان سرمایه‌داری را عادلانه‌تر کرد.

پیکتی در کتاب سرمایه و ایدئولوژی به این موضوع اشاره می‌کند که نابرابری نتیجه سیاست‌های اقتصادی نادرست و ایدئولوژی‌های نئولیبرالی است. او پیشنهاد می‌کند که با اجرای سیاست‌های توزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی بر ثروت و درآمد، می‌توان نابرابری را کاهش داد.

اگرچه پیکتی از برخی مفاهیم مارکسیستی مانند نقد نابرابری و استثمار تأثیر پذیرفته است، اما تفاوت‌های اساسی با مارکسیسم دارد:

- تمرکز بر اصلاحات به جای انقلاب: پیکتی به جای انقلاب و سرنگونی نظام سرمایه‌داری، به دنبال اصلاحات تدریجی و دموکراتیک است. او معتقد است که تغییرات اجتماعی باید از طریق فرآیندهای دموکراتیک و اصلاحات ساختاری انجام شود.

- نقد مالکیت دولتی: پیکتی به نقد مالکیت دولتی به‌عنوان راه‌حل نهایی برای نابرابری اقتصادی می‌پردازد. او استدلال می‌کند که مالکیت دولتی به‌خودی‌خود نمی‌تواند تضمین‌کننده برابری اقتصادی باشد و ممکن است به ایجاد یک طبقه جدید از نخبگان سیاسی منجر شود.

- تأکید بر دموکراسی و شفافیت: پیکتی بر اهمیت نهادهای دموکراتیک و شفافیت در کاهش نابرابری تأکید می‌کند. او معتقد است که بدون دموکراسی و مشارکت سیاسی، نمی‌توان به برابری اقتصادی دست یافت.

پیشنهادات پیکتی برای کاهش نابرابری

پیکی پییشنهاد می‌کند که برای کاهش نابرابری، باید سیاست‌های توزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی بر ثروت و درآمد، ایجاد سیستم‌های آموزشی عادلانه‌تر و تقویت دولت رفاه اجرا شود. او همچنین پیشنهاد می‌کند که یک نظام مالیاتی جهانی ایجاد شود تا کشورهای ثروتمند مسئولیت بیشتری در قبال کاهش نابرابری جهانی بر عهده بگیرند.

پیکی در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم پیشنهاد می‌کند که یک مالیات تصاعدی بر ثروت جهانی اعمال شود تا منابع مالی برای کمک به کشورهای فقیر و کاهش نابرابری جهانی فراهم شود.

تمرکز بر نابرابری به جای استثمار\*\*

برخلاف پیکی مارکس بر استثمار کارگران توسط سرمایه‌داران تمرکز دارد و استدلال می‌کند که این استثمار منجر به ایجاد ارزش اضافی و افزایش ثروت سرمایه‌داران می‌شود.

پیکی بیشتر بر نابرابری در توزیع ثروت و درآمد تمرکز دارد. او استدلال می‌کند که نابرابری نتیجه سیاست‌های اقتصادی نادرست و مکانیسم‌های بازار آزاد بدون تنظیم‌های دولتی است. پیکی به جای تمرکز بر استثمار کارگران، بر نقش نهادها، سیاست‌های مالیاتی و ارث و میراث در تشدید نابرابری تأکید می‌کند. مارکس معتقد بود که مالکیت خصوصی ابزار تولید باید لغو شود و مالکیت باید به دست کارگران بیفتد تا استثمار از بین برود.

پیکی تنها به نقد مالکیت خصوصی و تمرکز ثروت می‌پردازد، اما به جای لغو مالکیت خصوصی، پیشنهاد می‌کند که با اجرای سیاست‌های توزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی بر ثروت و درآمد، نابرابری را کاهش داد. او معتقد است که مالکیت دولتی به‌خودی‌خود نمی‌تواند تضمین‌کننده برابری اقتصادی باشد. مارکس معتقد بود که دولت در جوامع سرمایه‌داری ابزاری در دست طبقه حاکم (سرمایه‌داران) است و از منافع آنها دفاع می‌کند. او پیشنهاد می‌کند که

کارگران باید از طریق انقلاب، دولت را سرنگون کنند و مالکیت ابزار تولید را به دست بگیرند.

پیکتی به جای انقلاب، بر حفظ سلطه دولت امپریالیستی تاکید میکند، پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها باید با اجرای سیاست‌های توزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی بر ثروت و درآمد، نابرابری را کاهش دهند. او معتقد است که سرمایه‌داری می‌تواند با اصلاحات ساختاری و تنظیم‌های دولتی، عادلانه‌تر عمل کند.

برای پیکتی تفاوتی نمی‌کند ثروت از کجا می‌آید و در مالکیت کیست مهم این است کمی عادلانه‌تر توزیع شود و این در تضاد مستقیم با اندیشه انقلابی مارکسیستی است و حتی ضد مارکسیستی است.

#### زمینه های نظری پیکتی

توماس پیکتی، به‌عنوان یک اقتصاددان معاصر، تحت تأثیر برخی از گرایش‌های مارکسیستی و مکاتب فکری پسامارکس قرار گرفته است، هرچند که او خود را یک مارکسیست نمی‌داند و رویکردش بیشتر تجربی و اصلاح‌طلبانه است تا انقلابی. در ادامه به بررسی تأثیرات نظری پیکتی از گرایش‌های مارکسیستی پسامارکس و مکاتب مرتبط پرداخته می‌شود:

#### مارکسیسم تحلیلی (Analytical Marxism)

مارکسیسم تحلیلی یک گرایش فکری است که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ظهور کرد و سعی داشت مفاهیم مارکسیستی را با استفاده از روش‌های تحلیلی فلسفه تحلیلی و اقتصاد نئوکلاسیک بازسازی کند. متفکران شاخص این مکتب شامل افرادی مانند جرالد کوهن (Gerald A. Cohen)، جان رومر (John Roemer) و اریک اُالین رایت (Erik Olin Wright) هستند.

پیکتی از این مکتب تأثیر پذیرفته است، به ویژه در استفاده از روش‌های تحلیلی و ریاضی برای بررسی نابرابری اقتصادی. برای مثال، پیکتی در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم از داده‌های تاریخی و مدل‌های اقتصادی برای تحلیل نابرابری استفاده می‌کند، که شباهت به روش‌های تحلیلی مارکسیسم تحلیلی دارد. جان رومر در کتاب نظریه عمومی استثمار و طبقات (۱۹۸۲) از مدل‌های ریاضی برای تحلیل استثمار و نابرابری استفاده کرد. پیکتی نیز در تحلیل‌های خود از نابرابری، از مدل‌های ریاضی و داده‌های تجربی بهره می‌برد.

### مکتب تنظیم‌گرایی (Regulation School)

مکتب تنظیم‌گرایی یک گرایش مارکسیستی است که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در فرانسه ظهور کرد و به تحلیل تغییرات تاریخی سرمایه‌داری و نقش نهادها در تنظیم اقتصاد پرداخت. متفکران شاخص این مکتب شامل میشل آگلیتا (Michel Aglietta) و آلن لیپیتز (Alain Lipietz) هستند.

پیکتی از این مکتب تأثیر پذیرفته است، به ویژه در توجه به نقش نهادها و سیاست‌های دولتی در شکل‌گیری نابرابری. او در کتاب‌های خود به نقش مالیات‌ها، قوانین ارث و میراث و سیاست‌های اقتصادی دولتی در تشدید یا کاهش نابرابری اشاره می‌کند.

میشل آگلیتا در کتاب نظریه تنظیم سرمایه‌داری (۱۹۷۹) به تحلیل نقش نهادها در تنظیم اقتصاد پرداخت. پیکتی نیز در تحلیل‌های خود به نقش نهادها و سیاست‌های دولتی در شکل‌گیری نابرابری توجه می‌کند.

### نئو-مارکسیسم (Neo-Marxism)

نئو-مارکسیسم یک گرایش فکری است که در قرن بیستم ظهور کرد و سعی داشت مفاهیم مارکسیستی را با شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی تطبیق دهد. متفکران شاخص این مکتب شامل آنتونیو گرامشی (Antonio

(Gramsci)، لویی آلتوسر (Louis Althusser) و نیکوس پولانتزاس (Nicos Poulantzas) هستند.

پیکتی از این نظریات تأثیر پذیرفته است، به‌ویژه در توجه به نقش فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها در شکل‌گیری نابرابری. برای مثال، او در کتاب‌های خود به نقش ایدئولوژی‌های نئولیبرالی در تشدید نابرابری اشاره می‌کند. آنتونیو گرامشی در نظریه هژمونی خود به نقش فرهنگ و ایدئولوژی در حفظ سلطه طبقاتی پرداخت. پیکتی نیز در تحلیل‌های خود به نقش ایدئولوژی‌های نئولیبرالی در تشدید نابرابری توجه می‌کند.

#### مکتب فرانکفورت (Frankfurt School)

مکتب فرانکفورت یک گرایش فکری است که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در آلمان ظهور کرد و به تحلیل انتقادی فرهنگ، جامعه و اقتصاد پرداخت. متفکران شاخص این مکتب شامل تئودور آدورنو (Theodor Adorno)، ماکس هورکهایمر (Max Horkheimer) و هربرت مارکوزه (Herbert Marcuse) هستند.

پیکتی از این مکتب فرانکفورت تأثیر پذیرفته است، به‌ویژه در توجه به نقش فرهنگ و ایدئولوژی در شکل‌گیری نابرابری. او در کتاب‌های خود به نقش رسانه‌ها، آموزش و فرهنگ در تشدید یا کاهش نابرابری اشاره می‌کند. هربرت مارکوزه در کتاب انسان تک‌سویه (۱۹۶۴) به تحلیل نقش فرهنگ و ایدئولوژی در حفظ سلطه سرمایه‌داری پرداخت. پیکتی نیز در تحلیل‌های خود به نقش فرهنگ و ایدئولوژی در شکل‌گیری نابرابری توجه می‌کند.

#### پست‌مارکسیسم (Post-Marxism)

پست‌مارکسیسم یک گرایش فکری است که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ظهور کرد و سعی داشت مفاهیم مارکسیستی را با شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی

تطبیق دهد. متفکران شاخص این مکتب شامل ارنستو لاکلاو (Ernesto Laclau) و شانتال موفه (Chantal Mouffe) هستند.

پیکتی از این مکتب تأثیر پذیرفته است، به ویژه در توجه به نقش گفتمان‌ها و هویت‌ها در شکل‌گیری نابرابری. او در کتاب‌های خود به نقش گفتمان‌های سیاسی و اقتصادی در تشدید یا کاهش نابرابری اشاره می‌کند.

- مثال: ارنستو لاکلاو و شانتال موفه در کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی (۱۹۸۵) به تحلیل نقش گفتمان‌ها و هویت‌ها در شکل‌گیری سیاست پرداختند. پیکتی نیز در تحلیل‌های خود به نقش گفتمان‌های سیاسی و اقتصادی در شکل‌گیری نابرابری توجه می‌کند.

باید به این نکته تأکید کرد بسیاری از این مکاتب و متفکران فوق نه تنها دیگر خود را مارکسیست نمی‌دانند بلکه به ضد مارکسیسم تبدیل شده و یا به بهانه های گوناگون سوسیالیسم را ناممکن یا استبدادی و آشکار گزینه ای بدتر از سرمایه داری غربی میدانند.

پیکتی را می‌توان یک رفرمیست مدرن دانست که به دنبال اصلاح نظام سرمایه‌داری از طریق سیاست‌های توزیعی و نهادهای دموکراتیک است. او به جای انقلاب و تغییرات رادیکال، بر اهمیت اصلاحات تدریجی و دموکراتیک تأکید می‌کند. پیکتی معتقد است که با اجرای سیاست‌های درست، می‌توان سرمایه‌داری را عادلانه‌تر کرد و نابرابری را کاهش داد.

تأثیرات مکتب کینزیانی ها بر توماس پیکتی

توماس پیکتی را نمی‌توان به طور کامل یک متفکر کینزیانی (Keynesian) دانست، اگرچه برخی از ایده‌های او با اندیشه‌های جان مینارد کینز (John Maynard Keynes) همپوشانی دارد. پیکتی بیشتر به عنوان یک اقتصاددان نهادگرا و منتقد نابرابری شناخته می‌شود که تمرکز اصلی او بر توزیع ثروت و

درآمد است. در ادامه به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های پیکتی با مکتب کنزیانی می‌پردازیم:

### شباهت‌های پیکتی با کنزیانی‌ها

- هم کینز و هم پیکتی بر این باورند که دولت باید نقش فعالی در اقتصاد ایفا کند. کینز معتقد بود که دولت باید در دوران رکود اقتصادی با افزایش مخارج عمومی و سرمایه‌گذاری، تقاضای کل را تحریک کند. پیکتی نیز بر این باور است که دولت باید با اجرای سیاست‌های توزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی و افزایش هزینه‌های اجتماعی، نابرابری را کاهش دهد. پیکتی در کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها باید با افزایش مالیات بر ثروت و درآمد، نابرابری را کاهش دهند.

### نقد بازار آزاد بدون تنظیم:

- کینز به این موضوع اشاره کرد که بازارهای آزاد بدون تنظیم‌های دولتی می‌توانند به بی‌ثباتی اقتصادی منجر شوند. پیکتی نیز به نقد بازارهای آزاد می‌پردازد و استدلال می‌کند که این بازارها بدون تنظیم‌های دولتی، نابرابری را تشدید می‌کنند.

پیکتی در کتاب‌های خود به نقش بازارهای آزاد در تشدید نابرابری اشاره می‌کند و پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها باید با اجرای سیاست‌های توزیعی، نابرابری را کاهش دهند.

### اهمیت تقاضای کل:

- کینز بر اهمیت تقاضای کل در تعیین سطح تولید و اشتغال تأکید کرد. پیکتی نیز به این موضوع اشاره می‌کند که نابرابری می‌تواند به کاهش تقاضای کل و کندی رشد اقتصادی منجر شود.

### تفاوت‌های پیکتی با کنزیانی‌ها

- تمرکز اصلی کینز بر اشتغال و بی‌ثباتی اقتصادی در کوتاه‌مدت بود، در حالی که تمرکز اصلی پیکتی بر نابرابری و توزیع ثروت در بلندمدت است. پیکتی بیشتر به این موضوع می‌پردازد که چگونه نابرابری می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی منجر شود.

او در کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم به این موضوع اشاره می‌کند که نابرابری می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی منجر شود.

کینز بیشتر از روش‌های نظری و تحلیلی استفاده می‌کرد، در حالی که پیکتی بیشتر از داده‌های تاریخی و تجربی برای تحلیل‌های خود استفاده می‌کند. پیکتی در کتاب‌های خود از حجم گسترده‌ای از داده‌های اقتصادی بهره می‌برد تا نظرات خود را اثبات کند.

کینز پیشنهاد می‌کرد که دولت‌ها باید در دوران رکود اقتصادی با افزایش مخارج عمومی و سرمایه‌گذاری، تقاضای کل را تحریک کنند. پیکتی پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها باید با اجرای سیاست‌های توزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی و افزایش هزینه‌های اجتماعی، نابرابری را کاهش دهند.

پیکتی در کتاب‌های خود پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها باید با افزایش مالیات بر ثروت و درآمد، نابرابری را کاهش دهند.

تجربه شوروی و نظرات پیکتی درباره آن

توماس پیکتی به‌طور مستقیم و مفصل درباره‌ی لنین، لنینیسم یا تجربه شوروی اظهار نظر نکرده است، اما می‌توان از طریق تحلیل‌های کلی‌تر او درباره‌ی سوسیالیسم، نابرابری و تجربه‌های تاریخی، برخی دیدگاه‌های او را در این زمینه استنباط کرد. پیکتی بیشتر به عنوان یک اقتصاددان تجربی شناخته می‌شود که بر نابرابری و توزیع ثروت تمرکز دارد، و رویکرد او به مسائل تاریخی و سیاسی معمولاً مبتنی بر داده‌ها و تحلیل‌های اقتصادی است. پیکتی در کتاب‌های خود، به ویژه در سرمایه و ایدئولوژی، به نقد نظام‌هایی می‌پردازد که در آنها تمرکز قدرت و نبود دموکراسی منجر به نابرابری و بی‌عدالتی می‌شود. او احتمالاً به تجربه شوروی و لنینیسم به عنوان نمونه‌ای از یک نظام متمرکز و غیردموکراتیک نگاه می‌کند که در آن قدرت در دست یک حزب واحد (حزب کمونیست) متمرکز بود و فضای چندصدایی وجود نداشت.

او در تحلیل‌های خود به اهمیت نهادهای دموکراتیک و شفافیت در کاهش نابرابری تأکید می‌کند. او احتمالاً تجربه شوروی را به عنوان نمونه‌ای از شکست در ایجاد یک نظام عادلانه و دموکراتیک می‌داند.

پیکتی در کتاب‌های خود به این موضوع اشاره می‌کند که بسیاری از نظام‌های سوسیالیستی و کمونیستی در عمل نتوانسته‌اند به برابری اقتصادی دست یابند. او احتمالاً تجربه شوروی را به عنوان نمونه‌ای از این شکست می‌داند، جایی که نابرابری‌های جدیدی در بین اعضای حزب و نخبگان سیاسی ایجاد شد.

او در تحلیل‌های خود به این موضوع اشاره می‌کند که مالکیت دولتی به‌خودی‌خود نمی‌تواند تضمین‌کننده برابری اقتصادی باشد. او احتمالاً تجربه شوروی را به عنوان نمونه‌ای از این موضوع می‌داند که در آن مالکیت دولتی به ایجاد یک طبقه جدید از نخبگان سیاسی منجر شد.

پیکتی در کتاب‌های خود به نقد ایدئولوژی‌های رادیکال می‌پردازد، چه ایدئولوژی‌های نئولیبرالی و چه ایدئولوژی‌های سوسیالیستی رادیکال. او احتمالاً

لنینیسم را به عنوان یک ایدئولوژی رادیکال می‌داند که با تکیه بر انقلاب و سرنگونی نظام‌های موجود، نتوانست به یک نظام عادلانه و پایدار دست یابد. او در کتاب سرمایه و ایدئولوژی به این موضوع اشاره می‌کند که ایدئولوژی‌های رادیکال اغلب به نتایج معکوس منجر می‌شوند. او احتمالاً لنینیسم را به عنوان نمونه‌ای از این موضوع می‌داند که با تکیه بر انقلاب و سرنگونی نظام‌های موجود، نتوانست به یک نظام عادلانه و پایدار دست یابد.

پیکتی به جای انقلاب و تغییرات رادیکال، بر اهمیت اصلاحات تدریجی و دموکراتیک تأکید می‌کند. او احتمالاً لنینیسم و تجربه شوروی را به عنوان نمونه‌ای از شکست رویکردهای رادیکال می‌داند و معتقد است که تغییرات اجتماعی باید از طریق فرآیندهای دموکراتیک و اصلاحات تدریجی انجام شود.

توماس پیکتی یک اقتصاددان نهادگرا و منتقد نابرابری است که از داده‌های تاریخی و تجربی برای تحلیل‌های خود استفاده می‌کند. اگرچه برخی از ایده‌های او با اندیشه‌های مارکسیستی همپوشانی دارد، اما او را نمی‌توان یک مارکسیست سنتی دانست. پیکتی به جای انقلاب و سرنگونی نظام سرمایه‌داری، به دنبال اصلاحات تدریجی و دموکراتیک است. او پیشنهاد می‌کند که با اجرای سیاست‌های توزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی بر ثروت و درآمد، می‌توان نابرابری را کاهش داد و سرمایه‌داری را عادلانه‌تر کرد. بنابراین، پیکتی یک رفرمیست مدرن است که به دنبال بهبود نظام موجود از طریق اصلاحات ساختاری و نهادهای دموکراتیک است.